

می‌نویسد : «تهران هرگز چنین دژ رفتاری بخود ندیده بود» .

ویژگیهای این نهضت

گفتیم که توده‌های روستایی و قشرهای پائین شهری ایران، قرن‌ها براساس : «لیملا الارض قسطاً وعدلاً بعد ماملت ظلماً وجوراً» انتظار «مهدی موعود» را می‌کشیدند تا جهان را از عدل و داد پر کند . و بارها در طول تاریخ ، همانگونه که دیدیم ، کسانی بنام «مهدی» ظهور و خروج نمودند و توده‌ها را زیر پرچم انقلاب گرد آوردند . این مسئله تا قرن سیزدهم هجری ادامه داشت و توده درانتظار ظهور «مهدی» بود . تا آنکه چون ظلم و جور «قاجاریه» و همدستی برخی از ملایان با حکومت فتودال خودکامه قرون وسطایی به نهایت رسید ، «سید کاظم رشتی» قبل از مرگ ، ظهور نزدیک «امام» را اعلام نمود و چون «سید علی محمد باب» ظهور نمود ، توده بار روی آورد و وسعت و عظمت شورش توده تا بدانجا رسید که ستون فقرات قاجاریه را بلرزه درآورد .

«نیکلاء علت ظهور و خروج «باب» را فساد فراوان روحانیون و همدستی آنها با «برگزیدگان عیاش» میدانند و «باب» را قهرمانی می‌شناسد که با آگاهی کامل بسوی مرگ رفت تا نجات بشریت را باعث شود . او «باب» را تاحد «مسیح» بالا می‌برد و می‌نویسد : «باخون خود پیمان- نامه اخوت عمومی را مهر و امضا کرد و مانند مسیح با حیات خودبهای اعلان سلطنت موافقت و مرافقت و انصاف و محبت نوع را ادامه نمود» (۱۸) . «نیکلاء» اشاره‌ای نیز به نظر چندتن از نویسندگان اروپائی می‌کند که تعدادی از آنها «باب» را «ماتریالیست» و تعدادی دیگر او را مخلوطی از «غلاة» و «صوفی پیشرو» میدانند . «گوبینو» که بفاصله اندکی از قتل عام «بابیان» به «تهران» آمد و تحقیقات وسیعی درباره «باب» و نهضت او بعمل آورد ، خدای «باب» را شبیه خدای فلسفه «کلدانیان» و مکتب «اسکندریه» و حکمت «مغان» و کتب «مجوسان» و : «خدای تمام فلاسفه و تمام منقذین و تمام اشخاص بااستعداد و لایق» میدانند . او نظر میدهد که بنوعی «نقش ماده» در فلسفه «باب» برخوردار است و فلسفه او را نه یک فلسفه مادی صرف ، و نه یک فلسفه معنوی صرف می‌نویسد .

او از اعتقاد «بابیان» به «تناسخ» حرف می‌زند و آنرا متأثر از فلسفه «سامی» می‌داند و مدعی است که نظرات «باب» همانند این بود که بخواهد دوباره مدارس عالیه علمی و فلسفی «پومبیدیتا» ، Pumbedita

(دانشگاههای بسیار قدیمی بین‌النهرین) و «بوشیر» ، Boushyr را احیا نماید و دروسی را که «مسیحیت» و اسلام، باعث قطع آنها شد زنده نماید . «گوبینو» اعتقاد و تأکید فراوان باب را به طلسمات و نگهداری و حراست و تزئین معابد و بزرگداشت شهدا را ، به اصنام پرستی «آرامیها» و «یونانیها» و «رومیها» تشبیه می‌کند و با غور در کتساب «بیان» چنین نتیجه می‌گیرد که حکومت دلخواه باب حکومتی است که در آن واحد هم سلطنت است و هم حکومت روحانی و هم دموکراسی و در این حکومت سلاطینی حق حکومت دارند که با مساعدت یک هیئت عالی روحانی مقتدر ، امور اجتماع را اداره کنند (۱۹)

«گوبینو» سرانجام نهضت «باب» (بقول او مذهب باب) را به‌نحله «اومانیسم» اروپایی تشبیه می‌کند (در اینجا حتماً به مناسبات اومانیسم و آنارشیسم نظر داشته باشیم) و نمونه‌ای از کتاب «بیان» بدست می‌دهد که طبق آن «باب» تأکید کرده است که : «آنچه بعنوان مالیات برای مردم مقرر گردیده ، از آنها مطالبه نکنید مبادا برکسی حزنی وارد آید زیرا که آنها بوظیفه خود آشنا هستند» (۲۰). «گوبینو» سرانجام ظهور «باب» را مقارن با بخطر افتادن منافع مشترک روحانیون دولت می‌داند (۲۱).

از ویژگیهای دیگر نهضت بابیه ، شجاعتها و ایمان و روحیه بی‌نظیر پیروان «باب» بود که خاطره واقعه «کربلا» و فدائیان «اسماعیلی» رازنده نمود .

مطالعه منابع مورخان «بابی» و «فثودال» که به شرح شجاعتهای «بابیان» دست زده‌اند ، لرزه براندام خواننده می‌اندازد . مورخان فثودال (۲۲) شهادت می‌دهند که چون محاصره قلعه «شیخ طبرسی» بطول انجامید و آذوقه قلعه‌گیان تمام شد ، یاران «ملاحسین بشرویه» ، ابتدا بخوردن علف پرداختند و چون علف تمام شد ، پوست و برگ درختان را خوردند و سپس چرم زین اسبها و غلاف شمشیرها را برشته نموده و خوردند و پس از آن استخوان مردار را سوزاندند و با آب مخلوط کردند و خوردند و سرانجام اسب «ملاحسین بشرویه» را از زیر خاک بیرون آوردند، گوشت گندیده و استخوان اسب را خوردند و چون دیگر چیزی برای خوردن نیافتند ، پوست شکمهایشان به پشتشان چسبید ، اما بااینهمه بجنگ ادامه دادند و تسلیم نشدند . منابع مورخان بابی و فثودال مردو فکر می‌کنند که چون قلعه با توپ ویران شد و جمعی از بابیان (۲۱۴ تن) دستگیر شدند و آنها را نزد شاهزاده بردند و شاهزاده امر به پاره کردن شکمهای آنان داد، سربازان

دولتی در روده‌های آنان جز «غلف» و «چرم» و «پوست درخت» چیز دیگری نیافتند.

در واقعه سوء قصد به «ناصرالدین‌شاه» که منجر به دستگیری سی و هشت تن از سران بابیه شد، پس از آنکه «ناصرالدین شاه»، «حاجی سلیمان‌خان تبریزی» را با اتفاق «حاجی قاسم خان» بدست «آقا حسن» نائب فراش خانه سپرد. «نائب» آنان را شمع آجین نمود و در کوچه و بازار گرداند و این به‌مراه نوای ساز و نقاره بود. «نائب» سپس آنان را تا بیرون دروازه «شاه عبدالعظیم» برد و فراشان آنها را پاره نموده به چهار دروازه شهر آویختند. اما قبل از آنکه آنها را بقتل برسانند، «حاج سلیمان خان» که بدنش را پاره‌پاره نموده و شمع آجین کرده بودند، رقص کنان این شعر را می‌خواند:

کاشکی پرده برافتادی از آن منظر حسن
تا همه خلق ببینند نگارستان را

و هنگامی که خواستند او را با شمشیر پاره کنند گفت: «اول حاجی قاسم‌خان تبریزی را بفیض برسانید، زیرا او از من پیش قدم‌تر است» (۲۲).

مورخان فتودال می‌نویسند که سپاهیان دولتی چنان ضرب شستی از بابیه دیده بودند و آنچنان از آنان هراسناک بودند که در جریان شورش «زنجان»، شبی دوهزار نفر از سپاهیان دولت در سنگرهایی که از چوب و نی ساخته شده بود، مشغول استراحت بودند که ناگهان صدائی از نی‌ها برخاست و سپاهیان بتصور اینکه «بابیان» حمله کرده‌اند فرار اختیار نمودند، اما سرانجام معلوم شد که صدا از گربه‌ای ولگرد بوده است.

«ملا محمد زنجانی»، جنگاوری عجیب بود و حیل‌هایی بکار می‌برد که نه‌تنها از یک ملا، بل از سرکردگان لشکری نیز بعید بود. او یکبار دیواری را که حائل «بابیان» و قوای دولتی بود، بیاری «بابیان»، آنچنان نازک نمود که با جزئی حرکت خراب میشد. و پس از آن در یک فرصت مناسب، دیوار را خراب نموده همچون صاعقه بر سپاه دولتی فرود آمدند. شجاعت و تدابیر جنگی «ملا محمد علی زنجانی» تا بدان درجه بود که یکبار «امیرکبیر» به «اعتضادالسلطنه» گفته بود اگر «ملا» دست از مبارزه با ما بردارد، او را بفرماندهی کل سپاه ایران منصوب خواهم کرد. از ویژگیهای دیگر این نهضت، خاستگاههای طبقاتی

بابیان بود. این نهضت اگر چه از شهرها آغاز شد و تعداد بسیاری از «پیشهوران» و قشرهای پائین شهری و روشنفکران مبارز و تجار معتبر و طلاب فقیر را بخویش جذب نمود، اما به روستاها نیز کشیده شد و تعداد بسیاری از روستائیان را در صفوف خود گرد آورد. بااینهمه این نهضت در عمق، ریشه در شهر داشت و روی مبارزه‌اش متوجه حکومت فنودال بود. مورخ فنودال شهادت می‌دهد که در اثر تبلیغات «قره‌العین» و «ملا حسین بشرویه» : جماعتی که بی دین و بدکیش بودند ولی ثروتی و عیالی و عدتی نداشتند از این سخنان فریفته شده از دین برگشتند» (۲۴).

همین مورخ «ملا محمد علی زنجانی» را مبلغ اشتراک اموال مزدکی معرفی میکند و می‌نویسد: «و طریقه او را [باب را] که منافی قوانین شریعت بود رواج داد و مردم را به شراکت اموال و ازدواج یکدیگر فتوی میداد» (۲۵). «دالگورکی» سفیر روسیه در ایران در گزارش ۱۷ سپتامبر ۱۸۵۲، می‌نویسد که «بابیان» با اصول اسلام مخالفند و در زمینه سیاست هم مدعی سلطنت هستند و طرفدار تقسیم اموال بطور تساوی. «دالگورکی» در پایان گزارش رسمی خود، «بابیان» و افکار آنها را به کمونیستهای آنروز اروپا تشبیه کرده است (۲۶).

اسناد دیگری نیز درباره وجود مساوات در بین بابیان در دست است. «حاجی میرزا جانی کاشانی» درباره «ملاحسین بشرویه» می‌نویسد: «در آن هنگام بقلمی طبری رسیدند من بعد از آن چند سوار فرستادند و اسبها را جمع‌آوری نمودند و آوردند و در موضعی جمع نموده فرمودند همه اموال شما یک مال می‌باشد..... و همینکه اموال را جمع نمودند و یک موضع ریختند بزاد این بود که الیوم مال ملک الله است و جمیعاً علی‌حد سوا از او بهره‌مند شوید تغایر و نفاق را سرببرید و لهداناظری و آشپزی مشخص نموده تا آنکه غذا طبخ نمایند و هر دو آدم یک دوری بدهند و گرد هم می‌نشستند و برادروار در منتهای عیش و سرور تنعم می نمودند» (۲۷).

«نیکلاء» نیز در کتاب خود این مسئله را ذکر می‌کند (۲۸). گفتیم که این نهضت در میان «پیشهوران» و «صنعتگران» و «تجار» و «قشرهای پائین شهری» نفوذ بسیار داشت. مولفان ایرانی و غیر ایرانی در این باره اسناد بسیار بدست میدهند (۲۹).

از جمله سندی رسمی و معتبر در دست و آن نسخه‌ای از استنطاق سی و پنج تن از پیروان این نهضت، هنگامی که «کامران میرزا نایب

السلطنه، وزیر جنگ و حکمران تهران بود. این استنطاق در نظامیه و بوسیله «میرزا حسینخان» و در حضور «کامران میرزا» بعمل آمده و طبق این سند شغل متهمین دقیقاً ذکر شده است.

مرتضی قالب تراش تهرانی - ملامحمد عطار - محمد حسین پینه‌دوز
اصفهانی - استاد حسن بنای کاشی - استاد حسین کاشی دباغ -
مشهدی حسین عطار قزوینی - مشهدی نصرالله تنباکو فروش - آحمد
جعفر خاتم ساز شیرازی - سید اسدالله ارسی دوز قمی - استاد حسین
نعلبند کاشی - سید علی ارسی دوز کاشی - حاجی آقا کاشی قهوم -
چی و (۳۰).

مبارزه با حکومت فنودال قرون وسطایی و مبارزه با ملایان خشک
اندیش و وابسته باین حکومت، شعار نهضت بابیه بود و بهمین علت
ایندو دسته دست بدست هم دادند و با تمام نیرو بجنگ بابیان
پرداختند.

«واتسن» می‌نویسد: «اما مجتهدان یزد که پی برده بودند رواج
مذهب باب مقدمه زوال قدرت ایشان است، آنچه نفوذ در بساط
داشتند در اختیار حاکم گذاشتند» (۳۱).

«دوبنیه» d' Bonier دیپلمات فرانسوی مقیم تهران هنگام واقعه
قلعه «شیخ طبرسی»، بوزارت امور خارجه فرانسه نوشت: «اینها هم
مسلمان زیادی در تهران دارند و هم چنین در تبریز و سایر شهرهای
ایران و با سلسله قاجار خصومت دارند و میگویند که قاجار تخت
سلطنت را غصب کرده است که باید تعلق به اعقاب امامان داشته باشد
که تنها سلاطین مشروع ایران هستند» (۳۲).

«خانم دیولافوا» که در سالهای ۱۸۸۱ و ۱۸۸۴ بایران آمد و تحقیقات
بسیار درباره «بابیان» بعمل آورده در باره «باب» می‌نویسد: «مانند تمام
قائدین رفورماتر، بشدت با خرابی اوضاع عمومی و فساد اخلاق و حرص
و آز و حکام و مامورین دولتی و رفتار روحانیون مبارزه کرد» (۳۳).

«براون» که در سال ۱۳۰۵ هجری قمری بایران آمد و یکسال در
شهرهای مختلف ایران به جستجوی «بابیان» پرداخت، می‌نویسد که:
«بابیهای اولیه بسلسله قاجار بغض و نفرت شدیدی داشتند و بهیچ
وجه این حس خود را پنهان نمی‌کردند» (۳۴).

«دیولافوا» نیز مینویسد که بابیان تصمیم به انفصال سلسله
قاجاریه گرفتند تا دست آنها را از سلطنت کوتاه کنند (۳۵).

ادعای ما را درباره کینه شدید «بابیان» به حکومت فنودال «قاجار»
و امیران فنودال و روحانیون، یاری فنودالهای محلی در سرکوبی «بابیان»

هر «مازندران» و «فیروز» و «زنجان» از یک طرف و از طرف دیگر قتل عام سی و هشت تن از رهبران نهضت در تهران بدست گروههای نامبرده، تائید می‌کند. چنانکه در قتل عام وحشیانه تهران، «سید حسن خراسانی» بضرب شمشیر و کارد و گلوله شاهزادگان بقتل رسید - «ملا زین العابدین یزدی» بدست «مستوفی الممالک» و «مستوفیان» و «لشکر نویسان» با طپانچه و کارد و خنجر و قمه ریز ریز شد - «ملا حسین خراسانی» بدست «نظام الملک» و «میرزا سعید خان»، با سنگ و خنجر و قمه تکه‌تکه شد - «شیخ عباس تهرانی» بدست خوانین و امرای دربار با شمشیر و طپانچه کشته شد و «حاجی میرزا جانی کاشانی» بدست «آقامهدی ملک‌التجار» (نماینده فتودال بورژوازی) و سایر تجار بزرگ ریز ریز شدند و

از ویژگیهای دیگر این نهضت، شرکت زنان در آن بود. چنانکه هنگام جنگهای خونین «ملا محمد علی زنجان» و «بابیه» زنجان با قوای دولتی، دختری شانزده ساله در سنگرهای آنان بود که تفنگهای یاران «ملا محمد علی» را در نهایت چابکی پر کرده و بایشان میداد. اما جالبترین پدیده این نهضت «قره‌العین» بود.

او که در سال ۱۲۳۳ در خانواده‌ای متدین در قزوین بدنیا آمده بود (پدرش ملا صالح برغانی مجتهد شهر بود) هوش و حافظه‌ای عجیب داشت و در مسائل فقهی تسلط فراوان نشان میداد. پس از آنکه بهمسری «ملا محمد» پسر عموی خود درآمد با اصول شیخیه آشنا شد و به مکاتبه با «سید کاظم رشتی» پرداخت و از او لقب «قره‌العین» گرفت و سپس با «ملا حسین بشرویه» آشنا شد و «باب» غیابا باو لقب «طاهره» داد. «طاهره» چندی بعد در «بغداد» تبلیغ «باب» را نمود و چون صدای متشرعین در آمد، بامر «سلطان عثمانی»، او را از «عراق» بایران فرستادند و هرکجا که پایش میرسید: «در کرمانشاه و قزوین و مردم بسیاری را بدور خویش جمع می‌نمود». «قره‌العین» در واقعه قتل «ملا محمد تقی» در «قزوین»، به‌مراه گروهی از «بابیان» دستگیر شد و در خانه حاکم «قزوین» تحت نظر قرار گرفت.

اما «میرزا یحیی صبح ازل» و «میرزا حسینعلی نوری» «قره‌العین» را بوسایلی از خانه‌ی حاکم خارج نموده و او را به تهران فرستادند. چندی بعد «قره‌العین» و «میرزا حسینعلی» و «محمد علی بار فروش» بطرف «خراسان» و «مازندران» حرکت کردند و او در همه جا مردم را به شرکت در نهضت و تشویق و ترغیب میکرد، و در همین سفر نقاب از چهره

بیکسو افکند و کشف حجاب نمود.

در جریان محاصره قلعه «شیخ طبرسی» ، «قره‌العین» که به‌مراه چند تن دیگر عزم رفتن به قلعه را داشت توسط قوای دولتی دستگیر شد و او را به «تهران» فرستادند و در خانه «میرزا محمودخان کلانتر» تحت نظر قرار گرفت . او را در بالاخانه‌ای که جز نردبام وسیله‌ی دیگری برای رفت و آمد نداشت زندانی کردند. اما او در همانجا نیز با «بابیان» در تماس بود و زنهای بابی به عنوان لباس شوئی و بهانه‌های دیگر وارد خانه شده و با او ملاقات می‌کردند. آنها نامه‌های خود را در لابلای خوراکیها به وی می‌رساندند و او جواب نامه‌ها را بر کاغذهایی که برایش پنیر و سایر مواد غذایی می‌گذاشتند ، یا آبی که از تره یا سبزیهای دیگر می‌گرفت و با «بعضی کناسه و قلامه‌ها که در گوشه‌های حجره افتاده بود» می‌نوشت و آن نامه‌ها را به پائین می‌افکند و زنان بابی آنها را به درمی بردند (۳۶).

«قره‌العین» در همین مکان زندانی بود تا اینکه جریان سوء قصد به «ناصرالدین شاه» پیش آمد و حکم اعدام او نیز صادر شد. اما چون «ناصرالدین شاه» از کشتن این زن اکراه داشت ، تنی چند را نزد او فرستاد و باین راضی شد که «قره‌العین» به دربار آمده و بگوید که من «بابی» نیستم آنگاه از قتلش در گذرد. اما «قره‌العین» این پیشنهاد را رد کرد. چند روز بعد «ناصرالدین شاه» دوباره پیغام داد که «قره‌العین» به‌دربار بیاید و حتی جمله‌ی «من بابی نیستم» را نیز نگوید، بل در پاسخ سؤال شاه که می‌پرسد «تو بابی هستی» بگوید «نه». «ناصر-العین» شاه ، باین یک کلمه هم خشنود بود اما «قره‌العین» این پیشنهاد را نیز رد کرد . پس شاه «حاج ملا علی کنی» و «حاج ملامحمد اندرمانی» (مشخص‌ترین نمایندگان روحانیون وابسته به حکومت فتووال) را نزد «قره‌العین» فرستاد تا شاید تصمیم خود را عدول کند. اما آنان پس از چند جلسه برخورد با «قره‌العین» به «ناصرالدین شاه» رساندند که او کافر است و قتلش واجب. دستور قتل او صادر شد اما قبل از آنکه ماموران حکومت بخانه «میرزا محمودخان» برسند ، «قره‌العین» که مرگ را نزدیک می‌دید، استحمام نمود و لباس پاکیزه‌ای پوشید و عطر زد و بانظار جلادان نشست. ساعتی بعد ماموران حکومت ، او را از «میرزا محمود خان کلانتر» تحویل گرفتند و بباغ ایلخانی (۳۷) بردند و فراشان «عزیزخان» سردار کل، او را با دستمالی خفه کردند و جسدش را در چاه انداختند و چاه را با خاک و سنگ پرکردند. «قره‌العین» بجز تسلط کامل بر علوم دینی و فلسفی ، طبع شعر نیز داشت و مولف

«ظهور الحق» برخی از اشعار او را نقل کرده است. او در اشعارش بسختی تحت تاثیر افکار باب بخصوص کتاب «بیان» او بود و در تکنیک شعر نیز از «مولوی» تاثیر فراوان گرفته بود. از جمله این غزلها را به او نسبت داده‌اند:

جذبات شوقک‌الجمت بسلاسل‌الغم والبللا
همه عاشقان شکسته دل که دهند جان بهره بلی
اگر آن صنم زره ستم پی کشتنم بنهد قدم
لقد استقام بسیفه و لقد رضیت بمارضی
نه چون زلف غالیه سای او، نه چو چشم‌فتنه‌شعار او
شده نافه‌ای به همه ختن، شده کافری به همه ختا
تو که غافل از می و شاهی، پی قتل عابد و زاهدی
چه کنم کافر و جاحدی به خلوص نیت اصفیا
تو و ملک و جاه سکندری، من و رسم و راه قلندری
اگر آن خوش است تو درخوری، وگراین بداست مراسرا
.....
.....

گر بتو افتدم نظر چهره به چهره روبه‌رو
شرح دهم غم ترا نکته به نکته مو به‌مو
از پی دیدن رخت همچو صبا فتاده‌ام
کوچه به‌کوچه، درب‌در، خانه به‌خانه، کوبه‌کو
دور دهان تنگ تو، عارض عنبرین خطت
غنچه به‌غنچه، گل به‌گل، لاله به لاله، بوبه‌بو
می‌رود از فراق تو خون دل از دو دیده‌ام
دجله به‌دجله، یم به‌یم، چشمه به‌چشمه، جوبه‌جو
مهر ترا دل حزین بافته بر قماش جان
رشته به رشته، نخ به‌نخ، تار به‌تار، پوبه‌پو
در دل خویش «طاهره» گشت و نجست جز ترا
صفحه به صفحه، لابه‌لا، پرده به‌پرده، توبه‌تو

پس از کشتار خونین «بابیان» در ذی‌عقده ۱۲۶۸ هجری قمری در تهران، این نهضت که در اوایل کار موفق شده بود ستون فقرات حکومت فتودال را به لرزه درآورد، روبه ضعف رفت و موفق نشد شاهدپیروزی را در آغوش بکشد و قاجاریه را به سقوط بکشانند. اول آنکه «سیدعلی

محمد باب، باوجود تسلط بر فلسفه و عرفان، از آئین سیاست و مبارزه اجتماعی، آگاهی چندانی نداشت و به نوشتن رساله و بزرگداشت طلسمات و بازی با اعداد دل خوش کرده بود. یک «سیدعلی محمدباب» آشنا با تاریخ و فرهنگ اروپا، بجای آنکه آن عربیهای غلط را بهم بباشد، میتوانست با یاری «بورژوازی» شهری، سقوط حکومت فتودال خودکامه را چند دهه جلو بیاورد. او بیشتر اهل تالیف بود تا مرد رزم. درمیان سرسپردگان او تنها کسی که از لحاظ فرهنگ و هوش و شجاعت، چند گام پیشتر از دیگران گام میزد و قادر بود که نهضت را به جایی برساند، «ملاحسین بشرویه» بود. اما او نیز بسیار زود مرد و بامرگ او، که درحکم ستون فقرات نهضت بود، «بابیان» روبه ضعف رفتند و درحقیقت سازمان دهنده و «ایدئولوگ» خود را از دست دادند.

دوم اینکه «روستائیان» در این نهضت نقشی اساسی نداشتند و چون هر جنبش اجتماعی بدون شرکت این طبقه، محکوم به شکست است و چون «بابیان» تنها و بطور جدی از نیروی «پیشهوران» و «بورژوازی» و «طلاب» و «قشرهای پائین شهری» بهره گرفتند، محکوم به شکست بودند. سوم اینکه شورشها پراکنده بودند و چون در شهری شورش برمیخاست، بسبب بعد مسافت (برای مثال شورش قلعه شیخ طبرسی در مازندران و شورش نیریز در فارس)، انقلابیون سایر شهرها نمیتوانستند بدانان یاری رسانند و ضربات سهمگین بر سپاهیان حکومت فرود آوردند.

چهارمین و مهمترین دلیل اینکه چندی پس از مرگ «باب»، «بابیان» بدو دسته تقسیم شدند و به پیکار با یکدیگر دست زدند و این مسئله نیروی آنها را تقلیل داد و خیانت رسمی یکی از این دودسته، نهضت انقلابی را به نابودی کشاند. جریان بدین قرار بود که «باب»، «میرزا یحیی صبح ازل» را بجانشینی خود انتخاب نمود (۳۸).

«میرزایحیی» پس از قتل عام «بابیان» در تهران، در اواخر سال ۱۲۶۸ یا اوایل ۱۲۶۹ هجری قمری، مخفیانه از ایران خارج شد و به «بغداد» رفت. چهار ماه بعد برادر بزرگش، «میرزا حسینعلی نوری» باو پیوست و تا سال ۱۲۷۹ در عراق بسر بردند. درطول این مدت «میرزا حسینعلی»، به بهانه اینکه «میرزایحیی» موجود مقدسی است و نباید چشم ناپاکی بر او بیافتد، او را در خانه گذاشته، خود رابط بین او و مریدان گردید و رفته رفته ادعا نمود که جانشین حقیقی «باب» شخص اوست نه «صبح ازل» این کار مخفیانه ادامه داشت تا آنکه

دولت «عثمانی»، «بابیان» را به «اسلامبول» کوچ داد (برخی می‌نویسند که علت این کوچ، بر ملا شدن کار میرزا حسینعلی و نزاع پیروان دو برادر بود). پس از چهارماه آنان را به «ادرنه» فرستادند و در این نقطه بود که «میرزا حسینعلی» نقاب از چهره برداشت و ادعای جانشینی «باب» را نمود و نزاع بین پیروان او و پیروان برادرش آغاز شد و دولت عثمانی، «بهاء الله» و پیروانش را به «عکا» و «صبح ازل» و پیروانش را به جزیره «قبرس» فرستاد و از هر دو دسته جاسوسانی بردسته دیگر گمارد تا مراقب آنان باشند. اما «بهاء الله» و یارانش، یاران «صبح ازل» را شناخته به وسایلی آنان را بقتل رسانیدند.

این واقعه، نیروی «بابیان» را تحلیل برد. «صبح ازل» روحیه انقلابی را رها نمود و گوشه‌ی عزلت اختیار کرد و به پیروان اندکش، بسنده کرد و دست از مبارزه با قاجاریه کشید. با اینهمه برخی از پیروان او، نظیر «میرزا آقاخان کرمانی» و «شیخ احمد روحی» متفکران بزرگ و انقلابیون شهید ایران به مبارزه با «قاجاریه» ادامه دادند و سرانجام نیز به شهادت رسیدند (۳۹) و تعدادی دیگر از «ازلیمان» نیز در جنبش «مشروطه» سهمی داشتند.

از طرف دیگر، «بهاء الله» نیز به دامن سیاستهای بیگانه (روس و انگلیس) پناه برد و زیرکانه جنبه‌های انقلابی نهضت را تضعیف نمود و «اخلاق» را بجای آن قرار داد و با «ناصرالدین شاه» از در سازش درآمد.

او به پیروان خود سفارش مینمود که: «باید کشته شدن را برکشتن ترجیح داد» و در دورانی که «ناسیونالیزم» ایرانی، برای مبارزه با تسلط سیاسی و اقتصادی بیگانه و نیز حکومت فنودال محلی دست نشانده آن، بمنزله یکی از حیاتی‌ترین سلاحهای توده و روشنفکران ایران بود، به مبارزه با این سلاح پرداخت و گفت: «لیس الفخر لمن یحب الوطن بل الفخر لمن یحب العالم» و بدینوسیله «جهان وطنی» را رسماً تأیید نمود و سرانجام در یکی از الواح خود (لوح سلطان)، خود را «غلام و عبد» و «ناصرالدین شاه» را «ملیک زمان» اعلام نمود.

بعدها جانشین او «عباس افندی»، رسماً به دفاع از «محمدعلی شاه» در مقابل مشروطه خواهان برخاست و در یکی از الواح خود چنین نوشت: «طهران حضرت ایادی امرالله حضرت علی قبل اکبر علیه بهاءالابهی (هو الله) ای منادی پیمان نامه‌ئی که بجناب منشادی (حاجی سیدتقی) مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید و بدقت تمام مطالعه شد... از انقلاب ارض طا (تهران) مرقوم نموده بودید این انقلاب در الواح مستطاب

مصرح و بی‌حجاب ولی عاقبت سکون یابد و راحت جان حاصل شود ...
 و سریر سلطنت کبری در نهایت شوکت استقرار جوید و آفاق ایسران
 بنورانیت عدالت شهریاری (محمد علی‌شاه) روشن و تابان گردد ...
 مکدر مگردید جمیع یاران الهی را باطاعت و انقیاد و صداقت و خیر -
 خواهی بسریر تاجداری دلالت نمائید زیرا بنص قاطع الهی مکلف برآنند
 زنهار زنهار اگر در امور سیاسی نفسی از احیاء مداخله نماید ویاآنکه
 برزبان کلمه‌ای براند ... باری گوش باین حرفها مدهید و شب و روز
 بجان و دل بکوشید و دعای خیر نمائید و تضرع و زاری فرمائید تا
 اعلیحضرت تاجداری در جمیع امور نوایای خیریه اعلیحضرت شهریاری
 واضح و مشهور ولی نوهوسانی (مشروطه خواهان) چند گمان نمایند که
 کسر نفوذ سلطنت سبب عزت ملت است هیئات هیئات اینچه نادانی
 است ... اعلیحضرت شهریاری الحمدالله شخص مجربند و عدل مصور ،
 عقل مجسم و حلم مشخص و ... والسلام علی من اتبع الهدی ۱۱۱۱ سنه
 ۱۳۲۵ ع، (۴۰)

سیاست دفاع از «محمدعلی‌شاه» و دولت «روس» نزاری، تا هنگام
 پیروزی مشروطه خواهان و فرار «محمدعلی‌شاه» ادامه یافت و پس‌از آن،
 این فرقه یکسره در دامن دولت «انگلیس» در غلتید و چون در هنگام
 جنگ جهانی اول ، «انگلیس» بر «فلسطین» دست یافت و «عکا» نیز
 کانون این فرقه بود ، «عبدالبهاء» درخواست لقب «سر» از دولت
 «انگلیس» کرد و این لقب ، طی مراسم خاصی ، همراه با فرمان و نشان
 به او داده شد (۴۱). و بدین ترتیب برافسانه این نهضت که در ابتدا
 یکی از انقلابی‌ترین نهضت‌های تاریخ ایران بود ، نقطه پایان نهاده شد.



می‌دانیم در اروپا «کلیسای کاتولیک» در حکم ستون فقرات نظام
 فئودالی بود و در دوره سوم قرون وسطی رشد نیروهای مولد ، گسترش
 مناسبات سرمایه‌داری را درمیان یک اقتصاد فئودالی امکان پذیر ساخت.
 طبقه جدیدی بنام «بورژوا» که مالک وسایل و ابزار تولید بود و
 «پرولتاریا» یا کارگران مزدبگیر که مجبور بودند نیروی کار خویش
 را بفروش برسانند پدیدار گشت . بدنبال ظهور سرمایه‌داری درشهر-
 های «ایتالیا» در قرون ۱۴ و ۱۵ تغییراتی در «ایدئولوژی» جامعه‌صورت
 گرفت . تولید سرمایه‌داری علاقه توده را در شناختن ماهیت تمام پدیده-
 های طبیعی بیدار نمود و «رنسانس» بوجود آمد . و بدنبال آن درقرون
 ۱۶ و ۱۷ تغییرات اساسی در پیشرفت علوم طبیعی روی داد . باوجود

مخالفت «کلیسای کاتولیک»، بررسی طبیعت براساس تحقیق و آزمایش و کشف قوانین طبیعت آغازگردید .

این کشفیات درحقیقت علیه بینش کهنه فئودالی و کاتولیکی بکار رفت . بر اثر این تغییرات «اومانیسم» - Humanism اروپایی که در واقع کوششی برای فرار از تأثیرات مذهبی و فئودالی بود قوت گرفت و طبقه جدید «بورژوا» ضمن رد مکتب «کاتولیک فئودال» ، خواستار اصلاح کلیسا شد و «پروتستانیسیم» سخنگوی نظریات «بورژوازی» گردید و در واقع «بورژوازی» برای به کرسی نشاندن نظریات خود ، شریعت ظریفتری را انتخاب نمود .

آنها «انجیل» را تنها مرجع قابل اطمینان برای درک حقایق دانستند و بدین ترتیب با فتاوی «پاپ» به مخالفت برخاستند. «لوتر» به عنوان سخنگوی «رفرماسیون» در ۳۱ اکتبر ۱۵۱۷ تز خود را ارائه داد و در «آلمان» شهرنشینان ثروتمند را علیه فئودالها برانگیخت. اما چندی بعد از توده مردم برید و رهبری توده را «توماس مونزر» Thomas Munzer که خواستار لغو امتیازات طبقاتی و مالکیت خصوصی بود بعهده گرفت . اما سرانجام این شورش در ماه مه ۱۵۲۵ درهم شکسته شد و «پروتستانیسیم» در «کالوینیسیم» (۴۲) خشک و جامد خلاصه گردید .

از سوی دیگر می‌دانیم که پس از ترجمه کتب فیلسوفان «یونان» و «روم» بزبان عربی در زمان «مامون» تحولاتی وسیع در علوم عقلی اسلامی و ایرانی روی داد . از یک طرف «معتزله» به سلاح منطق و استدلال مجهز شدند و از سوی دیگر «ابن سینا» و «کندی» و «ابن هیثم» و چندتن دیگر در آراء و عقاید خود به هواداری از عقاید مادی و پیشرفته فلسفه یونان باستان از جمله عناصر مادی آموزشهای «ارسطو» برخاستند (۴۳).
و نیز می‌دانیم که تشکیک در فلسفه «مشاء» (شک در آرای ارسطو) بواسطه فعل و انفعالات زیربنایی در جامعه خلافت عربی و بالطبع ایران ، توسط «اشعری» و «ماتریدی» و پیدایش «علم کلام» و «متکلمین» قوت گرفت و با «امام محمد غزالی» و «فخرالدین رازی» باوج رسید . تشکیک در فلسفه «مشاء» و متزلزل کردن آرای «ارسطو» وقوت گرفتن «علم کلام» یا «اسکولاستیک اسلامی» هرچند رسماً در خدمت زیربنا (فئودالیسم جامعه خلافت) درآمد اما در روبنا تحولات بسیار را باعث شد (۴۴). این تشکیک بیشتر متوجه آرای غیرعلمی «ارسطو» از جمله این گفته او : «تغییر و فساد منحصر به فلک تحت القمر است» بود.
درحقیقت شک و طغیان علیه فلسفه و منطق «ارسطو» آنچنانکه

معروف شده است نه توسط «کپلر» و «کپرنیک» و «دکارت» (۴۵) و «بیکن» (۴۶) و «هیوم» (۴۷) و «لاک» (۴۸) و «بارکلی» (۴۹) و «گالیله» در اروپا، بلکه در «ایران» و توسط متکلمان و علمای ایرانی آغاز شد. تاجائیکه «فخرالدین رازی» را «امام‌المشککین» لقب دادند (۵۰) و این قرن‌ها قبل از پیدایش شک در آرای «ارسطو» در فلسفه اروپایی بود. «ابوریحان بیرونی» که جنبه علمی و تحقیق تجربی او بر جنبه فلسفه نظری‌اش می‌چربید، علیه «ارسطو» برخاست و در مسائل هجده گانه‌ای که برای ابوعلی سینا مطرح نمود، در بسیاری از آرای «ارسطو» شک کرد و مسئله متحرک بودن زمین را قرن‌ها قبل از «گالیله» کشف نمود (۵۱).

و میدانیم که «ابوریحان» معتقد بود که می‌بایست علوم طبیعی را بر مبنای علوم ریاضی نهاد. و این مسئله به بهترین شکل در شاهکار او «تحقیق مالهنده» که کاملاً بر پایه «آنتروپولوژی» امروزه تحریر شده مستقر است (۵۲).

روی دیگر سکه اینکه می‌دانیم «غزالی» قرن‌ها قبل از «کانت» باین نتیجه رسید که دلایل فلسفی برای اثبات صانع، باطل است. او تنها راه وصول به یقین را کشف و شهود عرفانی و یا اخذ به واسطه از گیرندگان وحی و الهام الهی دانست و این را در رساله «المنقذ من الضلال» (رهاننده از گمراهی) عنوان کرد. تشکیک در واقع نه از «دکارت» بلکه از «غزالی» آغاز شد. «غزالی» نه تنها صحت حسیات بلکه در عقلیات نیز تشکیک را جایز شمرد (آرای او در این باره با آرای «بارکلی» برابر است) اما او سرانجام شک را با عرفان و تصوف و در مرحله آخر با کفر و ارتداد بر طرف کرد. اما «دکارت» با تحقیق فلسفی (شک می‌کنم یعنی می‌اندیشم، پس هستم) به بر طرف کردن شک همت گماشت. اینها که بر شمردیم اگر به سامان می‌رسید می‌توانست در ایران منشأ تحولات زیربنایی و روبنایی بسیار باشد. می‌دانیم که شک در آرای «ارسطو» در اروپا و ظهور نوابغی نظیر «کپلر» و «کپرنیک» و «گالیله» به قیام علم علیه کلیسا منجر شد. تجربیات علمی، شهرنشینان را به سوی تفکرات مترقی سوق داد. تا آنجا که اروپا به «رنسانس» و «رفرماسیون» و سرانجام به انقلاب «بورژوازی» دست یافت.

فلسفه در ایران تا قرن هفتم هجری در اوج خود بود. «فارابی» و «ابن سینا» در نجوم و ریاضیات و «ابوریحان بیرونی» در علوم طبیعی و ریاضیات خدمات بسیار به اروپائیان کردند. از طرف دیگر میدانیم که این تعالی فلسفه با تعالی شهرنشینان در ایران همراه بود. شهر

بعنوان منطقه‌ای که مرکز تجمع بازرگانان و پیشه‌وران صنعتگران است مرکز ثقل اقتصاد ایران یعنی قوی‌ترین اقتصاد قاره آسیا بود. در قرن هفتم هجری (سیزدهم میلادی) درحالی‌که کوچکترین شهر اروپا نزدیک به ۵۰۰۰ نفر و بزرگترین شهر اروپا نزدیک به ۲۰۰۰۰ نفر جمعیت داشتند، ایران صاحب شهرهایی با تعداد جمعیت بیش از پانصد هزار نفر بود. مدارکی در دست است که نشان می‌دهند برای پیشه‌وران و «صنعتگران» و «بازرگانان» منطقه اسلامی چه قوانین دقیقی وضع شده است. قوانینی که شهرهای اروپا حتی تا قرون شانزدهم و هفدهم میلادی فاقد آن بوده‌اند (۵۳). اینها که گفتیم بدین دلیل بود که میدانیم تجربیات «کپلر» و «کپرنیک» و «گالیله» سرانجام به «پوزیتیویسم» «لاک» و «بارکلی» و «هیوم» رسید و باز بدین دلیل بود که تفکر علمی «بیرونی» و «فارابی» و دیگران اگر متوقف نمی‌شد می‌توانست منشأ تحولات بسیار باشد.

تفکرات فلسفی متکی به علوم طبیعی در ایران، در قوت گرفتن شهر و شهرنشینی تأثیر بسیار داشت. شهرنشینی در مقیاس بزرگ، نطفه «بورژوازی» را پرورش میداد. و بدین سبب است که می‌گوئیم این تفکرات علمی می‌توانست تا چند سده بعد به نتیجه برسد و ایران را به سوی «رنسانس» و «رفرماسیون» و سرانجام به انقلاب بورژوازی رهنمون شود. اما درست در اوج اعتلای تفکرات فلسفی متکی به علوم طبیعی، و اوج اعتلای شهرنشینی در ایران، حمله مغول و پس از آن حمله تیمور همه چیز را در هم ریخت. شهرنشینی نابود شد و تمام شهرهای ایران (جز یک دو استثناء) با خاک یکسان شدند. به شهادت مورخان تنها در شهر «نیشابور» قریب به «۷۴۸۰۰۰» نفر و در شهر «مرو» قریب به «۷۰۰۰۰۰» نفر قتل عام شدند. بدنبال این مسئله فلسفه روبه انحطاط و نابودی رفت و عرفان جای آنرا گرفت. زیرا عرفان بعکس فلسفه که متکی به دانشهای طبیعی است، تمایلی به ریاضیات و فلسفه طبیعی نداشت. بورژوازی شهری که متکی به دانشهای طبیعی بود نابود شد و مغولان متکاملترین شکل‌های فنودالیسم یعنی «سیورغال» را با خود به ایران آوردند.

از آن پس فیلسوفان ایرانی یا به شرح و تفسیر آثار گذشتگان بسنده کردند و یا تحولات وسیعی در شناخت معرفت امام در حکمت الهی شیعی بوجود آوردند. و این مسئله با «ملاصدرا» شیرازی، باوج خود رسید و از آن به بعد تسلط فقه و اصول احکام فقهیه قوت گرفت و روحانیون سعی نمودند فلسفه و نیز خداشناسی را منحصر به ظاهر

احکام کنند و این روش همواره با پشتیبانی دولتهای فنودال همراه بود. تغییرات طبقاتی در نیمه اول قرن نوزدهم - ارتباط با کشورهای اروپایی و رشد سرمایه‌داری شهری (که ریشه در مرکزیت زمان شاه عباس و رونق فراوان تجارت و شهرنشینی داشت) ، کم و بیش طبقه جدیدی بنام «بورژوا» در ایران بوجود آورد . بورژوازی می‌خواست برای به کرسی نشاندن خواسته‌های خود درمقابل طبقه فنودال و حکومت «فنودال» «رفرم»ی در تفکرات فلسفی و نیز نهاد مذهبی توده بوجود آورد . و بدین گونه بود که خواسته‌هایش در نظریات «شیخ احمداحسائی» مؤسس مکتب «شیخی» (۱۸۲۶ - ۱۷۵۳م ۱۲۴۱ - ۱۱۶۶ هـ) و «سید کاظم رشتی» (۱۸۴۳ - ۱۷۹۸ م ۱۲۵۹ - ۱۲۱۲ هـ) جانشین او تبلور یافت .

«شیخ احمد احسائی» با تکیه بر جنبه‌های مادی فیلسوفان یونان باستان و نیز تکیه بر آراء و عقاید فیلسوفان اسلامی نظیر «ابن رشد» (که فیلسوفان مادمگرای قرون وسطای اروپا از او بهره فراوان بردند) و «ابن‌سینا» و «ابن هیثم» که به آرای مادی تکیه داشتند و نیز باتوجه به دانشهای طبیعی ، درحقیقت قرن‌ها پس‌از «بیرونی» تشکیک راجایز شمرد و در مهمترین نظریات متشرعین نظیر «معاد جسمانی» شک نمود (۵۴). اوسعی داشت یک امام شناسی مترقی بوجود آورد و سطح شعور مردم را در معرفت امام بالا برد و بگفته «کربن» شیخیه می‌خواست : «درعالم معنی «تهذیب مجددی» و در آنچه مربوط به‌ماوراء طبیعت است نظم و نسق جدیدی بوجود آورد» .

«باطنی»گرایی «شیخیه» در آن زمان بسیار مترقی بود . مبارزه با تسلط «فقه» و «اصول» و سعی در بازسازی «الهیات» (تنوؤوفی و یا بگفته ابن‌سینا علم برین) - اعتقاد به «جسم هور قلبیائی» که لازمه آن اعتقاد به وجود بهشت و دوزخ در وجود انسان بود - شک درفتاوی مجتهدین و رد مجتهدین وقت - اعتقاد به غیبت کبری و اینکه نیابت مقام روحانی بکسی اعطا نمی‌شود و ... بسیار مسائل دیگر ، از «شیخ احمد احسائی» و «سید کاظم رشتی» چهره‌ای همچون «لوتر» ساخت . «رنسانس» ایران «اومانیسم» شیخیه را بوجود آورد . «اومانیسم» این رنسانس در وجود «سید علی‌محمد باب» تبلور یافت و «رفرماسیون» و «رنسانس» ایران «توماس مونزر» خود را در وجود «ملاحسین‌بشرویه» و «ملاحمد علی زنجانی» یافت . همانگونه که «جان کالوین» و «کالو» بنیسم» خود را در چهره «میرزا حسینعلی بهاءالله» و «بهائیگری» یافت. بدینگونه بود شباهت «رنسانس» و «رفرماسیون» ایران با «رنسانس» و «رفرماسیون» اروپا.

زیرنویس «نهضت باب»

- ۱- تنها باقر مؤمنی در کتاب «ایران در آستانه مشروطیت» ، ص ۶۶ تا ۶۹ ، اشاره‌ای علمی ولی کوتاه باین نهضت نموده است .
- ۲- نگاه کنید به کتابهای ناسخ‌التواریخ - روضة‌الصفاء ناصری - المتنبین (اعتضادالسلطنه) - مفتاح باب‌الابواب و ... نیز کتب دیگری (له یا علیه) نظیر کواکب‌الدریه - نقطة‌الکاف - ظهورالحق - مذاهب ملل متمدنه (تاریخ سید علی محمد باب) از نیکیلا - مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی از گوبینو - کشف‌الحیل - هشت بهشت از شیخ احمد روحی و میرزا آقاخان کرمانی - تاریخ نبیل زرنندی - فارسنامه ناصری - حقایق‌الاجبار ناصری - کتاب عزیه خاتم (عمه خاتم) خواهر یحیی صبح ازل و میرزا حسینعلی نوری (بهاءالله) - بهائیگری و ...
- ۳- محمود محمود ، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم (تهران ، اقبال ، ۱۳۴۴) جلد دوم ، ص ۵۲۸ . این نویسنده انقلاب کبیر فرانسه را هم محصول عملیات فراماسونها میدانند !!؟
- ۴- فریدون آنصیت ، امیرکبیر و ایران (تهران ، امیرکبیر ، ۱۳۳۴) ص ۱۹۹
- ۵- اعتضادالسلطنه ، المتنبین ، (تهران ، بابک ، ۱۳۵۱) با مقدمه و مؤخره عبدالحسین نواشی .
- ۶- کسروی ، بهائیگری (تهران ، آثرویات ، بدون تاریخ) ص ۱۱
- ۷- برای اطلاع بیشتر از «غلات» یا «غلا» ، نگاه کنید به کتابی بهمین نام از «آیه‌الله کمره‌ای» با مقدمه حسین فشاهی (تهران - کتابخانه شمس)
- ۸- برای اطلاع بیشتر از عقاید شیخیه نگاه کنید به کتابهای شرح‌الزیاره - جوامع‌الکلم - حیات‌النفوس از شیخ احمد احسایی و شرح قصیده و شرح آیه‌الکرسی از سید کاظم رشتی و : مکتب شیخی ، هانری کربین به ترجمه فریدون بهمینار (تهران ، تابان ، ۱۳۴۶) و فهرست کتب شیخ احمد احسایی و سایر مشایخ ... - ابوالقاسم ابراهیمی (کرمان ، ۱۳۲۶)
- ۹- برآمدن آفتاب ، درخشیدن ، در فلسفه بمعنای الهام گرفتن. فیلسوفان پیرو افلاطون که اعتقاد به‌حرک حقایق از طریق الهام داشتند.
- ۱۰- داستان «شیخیه» بدینجا پایان نمی‌یابد . پس از مرگ سید کاظم رشتی ، دسته‌ای که در پیرامون حاجی محمد کریم خان کرمانی، گرد آمده بودند ،

در کرمان فرقه‌ای بنام «کریمخانی» بوجود آوردند و پس از مرگ حاجی کریم‌خان، پسران او حاج محمدخان، حاج زین‌العابدین‌خان، و حاج ابوالقاسم‌خان، رهبری فرقه را بدست گرفتند و هم‌اکنون نیز عبدالرضا خان، مراد این فرقه است. ونیز دسته کوچک دیگری از شیخیه، وجود دارد که مرید «میرزا باقرهمدانی» هستند و چون «غلو آنها کمتر است و «رکن‌رابع» را قبول ندارند، به متشرعین نزدیکترند.

۱۱- اعتضادالسلطنه، المتنبتین (مذته باب) (تهران، بابک، ۱۳۵۱) با

مقدمه و مؤخره عبدالحسین نوانی، ص ۱۳

۱۲- منابع مورخان فنودال ذکر میکند که باب در این محاکمه و مناظره، از جواب صحیح عاجز ماند و به گفتن کلمات سخیف پرداخت. اما منابع دست اول بابیه نظیر «نقطه الکاف» حاجی میرزا جانی کاشانی، و «نیگلا» عکس این مطلب را ذکر میکنند.

۱۳- اعتضادالسلطنه، تاریخ باب، ص ۲۹

۱۴- همان کتاب، ص ۲۹

۱۵- حروف حی، مساوی با عدد ۱۸ است (طبق بازی با اعداد و حساب حروف که بابیه اهمیت فراوانی به آن می‌دادند). این افراد عبارت بودند از ملاحسین بشرویه - محمد حسن بشرویه - محمد باقر - ملاعلی بسطامی - ملاخدا بخش قوچانی - ملاحسن بجزستانی - سید حسین یزدی - ملاجلیل ارومی - مایوسف اردبیلی - ملامحمود خونی - ملاحمد مراغی - میرزا محمد علی قزوینی - میرزا هادی پسر ملاعبدالوهاب قزوینی - ملباقر تبریزی - طاهره (قره‌العین) و قدوس (ملاحمد علی بارفروش) - بیشتر این عده در سفر مازندران و واقعه تلمه شیخ طبرسی و یا در تهران و عثمانی بقتل رسیدند.

۱۶- تفصیل جنگهای ملاحسین بشرویه و یاران او و ایمان و شجاعت و پایداری عجیب آنان به تفصیل در کتاب «نقطه الکاف» و کتاب «نیگلا» و کتاب «گوبینو» و سایر کتابهای متعلق به «بابیه» و طرفداران آنها آمده است. اما ما برای آنکه سوء تفاهمی پیش نیاید، بیشتر از کتب مورخان فنودال نمونه میدهیم زیرا اینان با آنکه «باب» و پیروان او را لعن میکردند، نتوانستند درمقابل این ایمان سکوت کامل کنند و گوشه‌هایی از آن را نشان داده‌اند.

۱۷- اعتضادالسلطنه ، تاریخ باب ، ص ۴۷

۱۸- نیکلا ، مذاهب ملل متمدنه (تاریخ سید علی محمد باب) ، ترجمه ع. م. ف. پاریس ۱۹۰۵ ، تهران ۱۳۲۲ شمسی ، ص ۲۰۶ ، ۲۰۷ ، این شخص در اواخر قرن نوزدهم منشی و مترجم سفارت فرانسه در تهران بود و دو کاتب ایرانی داشت که پیوسته برای او تحقیق می‌کردند . نیکلا زبانهای عربی و فارسی را بخوبی میدانست و درباره نهضت باب (بگفته خودش مذهب باب) تحقیقات عمیقی نمود و مدت ۲۵ سال از عمر خود را صرف مطالعه این نهضت کرد . او با بسیاری از پیروان باب (ازلی و بهائی) تماس نزدیک داشت و هنگامیکه ژنرال کنسول فرانسه در قبرس شد ، مرتباً با «یحیی صبح ازل» ملاقات میکرد . نیکلا بسیاری از رسالات و نامه‌های شخصی «باب» را بازحمت بسیار بدست آورد . او در یادداشت‌هایش می‌نویسد «باینکه شاید اطلاعات «براون» از من بیشتر باشد این خوشبختی را نداشته است که باندازه من دارای کتب و آثار باب باشد . من بقدری از آنها در کتابخانه خود دارم که هنوز پاره‌ای از آنها را نتوانسته‌ام ورق بزنم. البته نیکلا درباب اطلاعات خود شکسته نفسی می‌کند . زیرا نه تنها اطلاعات او از «براون» کمتر نبوده ، بل بعقیده من اطلاعاتش درباره نهضت «باب» و تفسیر آثار «باب» ، یااطلاعات «براون» قابل قیاس نیست . او کتابها و مقالات فراوانی راجع به «باب» نوشته است که از آن جمله‌اند . تاریخ سید علی محمد باب - ترجمه بیان عربی به زبان فرانسه - ماموریت باب وترجمه کتاب دلائل سبعه بفرانسه - ترجمه فارسی بیان بفرانسه در ۴ جلد - رساله شیخیه درباره احوال شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی و مسلک آنها و علوم الهی - پرونده روس و انگلیس باب (در مجله عالم اسلام) - مقاله‌ای راجع به مشیت اولیه و جوهر الوهیت بنام عقیده باب (در مجله تاریخ مذاهب) - بهائیان و باب (در روزنامه آسیائی) - باب منجم است (در مجله تاریخ مذاهب) - مدارک چندی مربوط بابیه که حاوی نامه‌های گراور شده است - جانشین باب کیست ؟ بهراه عکس سرهنگ فوج بهادران که باب را در تبریز تیر- باران کردند - مذهب حزن‌انگیز باب - کشتار بابیه در ایران و

۱۹- قابل توجه آن‌دسته از نویسندگان که ادعای جامعه شناسی دارند و

معتقدند که در ایران هرگز حتی فکر حکومت مذهبی (تئوکراسی) هم وجود نداشته است . باب یکبار ، اینها حتی یکبار چشمشان به حکومت خلفای عرب در ایران هم نیافتاده است .

۲۰- کنت دوگوبینو ، مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی ، ترجمه م. ف. ، ص ۲۶۶ ، ۲۶۷ ، ۲۶۸ ، ۲۷۹ ، ۲۸۵ ، ۲۸۶ ، ۳۰۲ . وقایع بابیه از سال ۱۸۴۷ تا ۱۸۵۲ طول کشید . گوپینو بار اول در ۱۸۵۵ و با سمت نیابت اول سفارت فرانسه به تهران آمد و تا سال ۱۸۵۸ (۱۲۷۴ هجری) در تهران بود و بار دوم در ۱۸۶۱ (۱۲۷۴ ه) با سمت وزیر مختار فرانسه به تهران آمد و تا سال ۱۸۶۳ (۱۲۷۸ ه) در تهران بود . و در طول این مدت تحقیقات وسیعی درباره نهضت باب بعمل آورد . مشاور و راهنمای او در این امر ، ملالالزار یهودی بود

۲۱- همان کتاب ، ص ۱۲۶

۲۲- اعتضادالسلطنه ، فتنه باب

۲۳- همان کتاب ، ص ۸۵ ، ۸۶

۲۴- همان کتاب ، ص ۳۸

۲۵- همان کتاب ص ۶۱

۲۶- ایوانف. م. س- شورش بابیه در ایران (لنینگراد ، فرهنگستان علوم،

۱۹۳۹) ص ۱۴۳ تا ۱۵۹ - پرونده شماره ۱۵۸ (متن روسی)

۲۷- حاجی میرزا جانی کاشانی ، نقطه الکاف ، بسی و اهتمام ادوارد براون

(لیدن هلند ، ۱۹۱۰ میلادی ، ۱۳۲۸ هجری قمری) ص ۱۵۹ .

حاجی میرزا جانی یکی از تجار معتبر کاشان و از سرسپردگان باب بود . او در هنگام واقعه قلع و قمع شیخ طبرسی ، به همراه «میرزا حسینعلی نوری» (بهاءالله) و «میرزا یحیی صبح ازل» و چندتن دیگر بمازندران رفتند و سعی نمودند به قلعیان ملحق شوند اما بدست قوای دولتی اسیر شدند و بحبس افتادند . اما چندی بعد دوتن از تجار کاشان که طلبی از صاحب منصبان قشون داشتند ، حاجی را درمقابل ۴۰۰ تومان طلب خود ، از زندان خلاص کردند . حاجی میرزا جانی ، سرانجام در واقعه سوء قصد به «ناصرالدین شاه» در تهران ، دستگیر و به همراه دیگر یارانش نکاتکه شد .

۲۸- نیکلا ، تاریخ سید علی محمد باب ، ص ۳۱۷

- ۲۹- از جمله ، یکسال در میان ایرانیان ، ادوارد براون ، ذبیح‌الله منصوری (توران ، معرفت ، ۱۳۴۴)
- ۳۰- عبدالحسین آیتی ، کشف‌الحیل (تهران - ۱۳۲۶) جلد سوم ، ص ۴۰۳ و ۵- این شخص ابتدا مسلمان بود سپس از سرسپردگان بهائیان شد و بزرگترین مبلغ بهائیان گردید و برای تبلیغ به «روسیه تزاری» و «انگلستان» و چند کشور دیگر رفت ، اما بعدها گویا از بهائیت برگشت و دوباره مسلمان شد و به مبارزه با بهائیان پرداخت . کتابی نیز درباره تاریخ نهضت باب دارد بنام «کواکب‌الدریه» که کتابی است دست دوم زیرا از منابع دست اولی مثل «نقطه‌الکاف» و کتاب «نیکلا» استفاده کرده و مقداری از تاریخ جدید را (کتابی که به سفارش سران بهائی نوشته شد) به آن افزوده است .
- ۳۱- گرفت واتسن ، تاریخ قاجاریه ، وحید مازندرانی (تهران ، امیرکبیر ، ۱۳۴۸) ص ۳۵۷
- ۳۲- دوبنیه ، از گزارش ۱۹ فوریه ۱۸۴۹ بوزارت امور خارجه فرانسه ، کتاب نیکلا ، ص ۳۴۱
- ۳۳- مادام دیولانوا ، سفرنامه ، فره‌وشی (تهران ، خیام ، ۱۳۳۲) ص ۸۱
- ۳۴- نقطه‌الکاف ، با مقدمه ادوارد براون ، ص ۹
- ۳۵- سفرنامه دیولانوا ، ص ۸۵
- ۳۶- ظهورالحق ، ص ۳۲۸
- ۳۷- محل فعلی باغ بانک ملی
- ۳۸- این موضوع در کتاب «نقطه‌الکاف» حاجی میرزا جانی کاشانی که مدتها قبل از انشعاب بابیه نوشته شده ، تصریح و تاکید شده است و نیز در کتابهای دیگری نظیر کتاب «گوبینو» و کتاب «نیکلا» و کتاب «عزیه خانم» (عمه خانم) خواهر «یحیی صبح ازل» و «میرزا حسینعلی نوری» (بهاء‌الله) ، شرح آن آمده است .
- ۳۹- ایندو متفکر نامدار در مسافرتی که به قبرس کردند ، دو دختر صبح‌ازل را به همسری اختیار کردند .
- ۴۰- کشف‌الحیل ، جلد سوم ، ص ۷۵ ، ۷۶
- ۴۱- عکس این مراسم در ص ۲۳ جلد اول کشف‌الحیل بچاپ رسیده است .
- ۴۲- عقاید جان کالوین ، کشیش سوئسی

۴۳- در این باره نگاه کنید به : ابن سینا ، مبدأ و معاد ؛ محمود شهابی (تهران ، دانشگاه ، ۱۳۳۲) و: علی اکبر سیاسی؛ علم النفس ابن سینا و تطبیق آن بر روان شناسی جدید (تهران ، دانشگاه ، ۱۳۳۲) و: علی مراد داودی ؛ عقل در حکمت مشاء از ارسطو تا ابن سینا (تهران ، دهخدا ، ۱۳۴۹) و: نصیرالدین طوسی؛ شرح بر کتاب الاشارات والتنبیهات ابن سینا (تهران ، مطبعه حیدری ، ۱۳۷۷-۱۳۷۹ قمری)

۴۴- در این باره نگاه کنید به : غزالی ، ابو حامد محمد ، کیمیای سعادت ؛ با اهتمام احمد آرام (تهران ، مرکزی ، ۱۳۳۳) و: غزالی ، ابو حامد محمد؛ احیاء علوم الدین ؛ ترجمان مؤیدالدین محمد خوارزمی ؛ بکوشش حسین خدیوچم (تهران ، بنیاد فرهنگ ، ۱۳۵۱) و: غزالی ، ابو حامد محمد؛ المنقذ من الضلال و: غزالی نامه جلال همایی و: غزالی ، تهافت الفلاسفه ، الدكتور سلیمان دنیا (قاهره ، مصر ، بدون تاریخ) و: تهافت التهافت للقاضی ابی الولید و محمد بن رشد ، الدكتور سلیمان دنیا (دارالمعارف بمصر ، قاهره ، ۱۹۶۵) و افضل الدین کاشانی؛ رساله نفس ارسطوطالیس جزء مصنفات افضل الدین ، جلد دوم ؛ به تصحیح و اهتمام مجتبی مینوی و یحیی مهدوی (تهران ، دانشگاه ، ۱۳۳۷) و: الیری- انتقال علوم یونانی ؛ احمد آرام (تهران ، دانشگاه ۱۳۴۲) و: ابن الندیم ، الفهرست ، م. رضا تجدد (تهران ، ابن سینا ، ۱۳۴۳) و: شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم ، الملل والنحل ؛ سید محمد رضا جلالی نائینی (تهران ، اقبال ، ۱۳۵۰) و: حنین ، اسحق ؛ ارسطاطالیس حکیم ؛ نخستین مقاله مابعدالطبیعه موسوم به مقاله الف الصغری ؛ با تفسیر یحیی بن عدی و تفسیر ابن رشد ، به تصحیح و ترجمه و مقدمه سید محمد مشکوة (تهران ، بی‌نا ، ۱۳۴۶) و: فخرالدین رازی ، البراهین در علم کلام، با اهتمام سید محمد باقر سبزواری (تهران ، دانشگاه ۱۳۴۱)

۴۵- رنه نکارت ؛ گفتار در روش راه بردن عقل ؛ محمد علی فروغی (تهران، حبیبی ، ۱۳۴۲)

46. F. Bacon; The New Organon. Ed: The Bobbs-Merril Company, 1960.

47. David Hume; An Inquiry Concerning Human Under-

standing. Library of Liberal Arts. The Bobbs-Merrill
Co. Inc. Indiana Polis, New York.

- ۴۸- جان لاک ؛ تحقیق در فهم بشر ؛ رضا زاده شفیق (تهران ، دهخدا ،
۱۳۴۹)
- ۴۹- جرج یارکلی ؛ رساله در حصول علم انسانی ؛ یحیی مهدوی؟ (تهران ،
دانشگاه ، ۱۳۴۵)
- ۵۰- برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به : فخرالدین زی ؛ البراهین در علم
کلام ؛ باهتمام سید محمد باقر سبزواری (تهران ، دانشگاه ، ۱۳۴۱)
- ۵۱- نگاه کنید به نامه دانشوران ناصری (قم ، دارالفکر و دارالعلم ، ۱۳۳۸)
جاد اول ص ۱۱۶ به بعد و فلسفه تحلیل منطقی ، منوچهر بزرگمهر
(تهران ، خوارزمی ، ۱۳۴۸)
- ۵۲- نگاه کنید به تحقیق ماللهند و : آثار الباقیه ؛ ابوریحان بیرونی؛ اکبر
دانسرشت (تهران ، ابن سینا ، ۱۳۵۲)
- ۵۳- نگاه کنید به معالم القریبه فی احکام الحسبه (آئین شهرداری در قرن هفتم)
محمد بن محمد بن احمد قرشی (ابن اخوه) ؛ جعفر شعار (تهران ، بنیاد
فرهنگ ، ۱۳۴۷)
- ۵۴- شک معروف اروپایی یعنی شک دکارت تنها در سال ۱۲۷۹ هجری
قمری در ایران مطرح شد یعنی مدتها پس از مرگ شیخ احمد احسائی.
برای اطلاع بیشتر متذکر میشویم که کتاب معروف دکارت ، گفتار در
روش راه بردن عقل، در سال ۱۲۷۹ قمری و با نام حکمت ناصریه،
یا حکمت دیاکرت، در تهران انتشار یافت .

فرهنگ مشروطه

www.KeAbFarsi.com

نفوذ سیاسی و اقتصادی «بورژوازی» غرب ، همانگونه که رونق اقتصادی شهرها را باعث شد و طبقه جدیدی بنام طبقه «بورژوا» در ایران بوجود آورد . باعث تحولاتی در فرهنگ ایران نیز گردید و راه عبور فرهنگ متحرک «اروپا» را به «ایران» هموار نمود.

نخستین جرعه در سال ۱۸۰۰ میلادی (۱۲۱۵ هجری قمری) ، یعنی در سال چهارم سلطنت «فتحعلی‌شاه» زده شد . در این تاریخ قدرت و شهرت ناپلئون عالمگیر شده بود و عداوت و رقابت دیرینه «فرانسه» و «انگلیس» ، باعث گردید که «بناپارت» با «روسیه» متحد گردد و خیال حمله به هندوستان از طریق ایران را در مغز پیروراند و نبض اقتصاد «انگلیس» را از کار بیاندازد .

بهمین سبب «ناپلئون» به مکاتبه با «فتحعلی‌شاه» پرداخت و چندی بعد رسولانی برای تحقیق ، بایران فرستاد . این موضوع بدنبال شکست «ناپلئون» از «آلکساندر اول» در سال ۱۸۱۲ و پس از آن شکست قطعی او در «واترلو» ، برای همیشه به فراموشی سپرده شد ، اما رقابت «انگلیس» و «فرانسه» باعث گردید که تعدادی از ایرانیان که با فرستاده گان «ناپلئون» محشور بودند ، با اوضاع «اروپا» و پیشرفت روزافزون آن آشنایی پیدا کنند . «عباس میرزا ولیعهد» و خانواده «قائم مقام» از این دسته بودند . «میرزا ابوالقاسم قائم مقام» با تائید «عباس میرزا» ، فرمان ترجمه تعدادی از کتابهای خوب اروپایی را صادر کرد و اصلاحاتی در «آذربایجان» بعمل آورد .

شکست‌های اولیه سپاهیان ایران از سپاهیان «روس» در دوره اول جنگهای «ایران» و «روس» (جنگ دمساله) که از سال ۱۲۱۸ تا ۱۲۲۸ هجری (۱۸۰۳-۱۸۱۳م) طول کشید ، باعث شد که «عباس میرزا» و وزیرش دریابند که نمی‌توان با سلاحهای کهنه و ارتش بی‌نظم درمقابل

ارتش منظم «روس» که مسلح به جدیدترین سلاحهای روز بود ، پیروز شد . پس «عباس میرزا» و «فتحعلی شاه» ، دست بسوی «ناپلئون» دراز کردند و «ناپلئون» ، ژنرال «گاردان» را در اواسط دسامبر سال ۱۸۰۷ (اوائل شوال ۱۲۲۲) برای تعلیم سپاهیان ایران و آشنا نمودن آنها با سلاحهای مدرن اروپایی ، بایران فرستاد . دولت «انگلیس» که خود محرک اصلی جنگهای «ایران» و «روس» بود ، بمحض اطلاع از این مسئله ، هیأتی بسرپرستی «سرجان ملکم» بایران فرستاد تا تعلیم ارتش ایران را بدست بگیرند . با ورود هیئت انگلیسی بایران (که ۲۷۳ هزار لیره پیشکشی نیز بهمراه داشتند) ، ژنرال «گاردان» عملاً بیکار شد و سرانجام پس از دو سال توقف بیهوده در ایران در سال (۱۸۰۹- ماه فوریه) بسوی «فرانسه» حرکت کرد . اما «عباس میرزا» از «گاردان» قول گرفت که دولت «فرانسه» با اعزام چند محصل ایرانی به پاریس -رافقت کند ، و «گاردان» نیز باین پیشنهاد روی خوش نشان داد .

سفیر «انگلیس» در ایران «سرهارد فورد جونس» بمحض اطلاع از این مسئله ، به «عباس میرزا» پیشنهاد کرد که تنی چند از جوانان ایرانی را به «انگلستان» اعزام دارد . «عباس میرزا» بلافاصله دونفر از اهالی «آذربایجان» را بنامهای «محمد کاظم» و «میرزا حاجی باباافشار» را برای تحصیل در رشته‌های «نقاشی» و «طب» و «داروسازی» ، به «انگلیس» فرستاد و برای تامین مخارج آنها ، مقدار ۶۵۰ پوندانگلیسی در سال را تعیین نمود .

پس از گذشت ۱۸ ماه ، «میرزا کاظم» بعلت-ابتلا به مرض سل در «لندن» درگذشت . و «عباس میرزا» بتوسط «موریه» (کارمند سفارت انگلیس در ایران) خواستار بازگشت محصل دیگر یعنی «حاجی بابا» به «ایران» شد ، اما «حاجی بابا» پیغام داد که تا پایان تحصیلات در «لندن» خواهد ماند . او سرانجام در ماه صفر ۱۲۳۵ هجری به «تبریز» بازگشت و طبیب مخصوص «عباس میرزا» شد و پس از مرگ او به تهران آمد و در دربار به طبابت پرداخت . چندی پس از پایان مأموریت «داری» در «ایران» «عباس میرزا» پنج تن دیگر از جوانان ایرانی را در معیت داری بانگلستان فرستاد . این پنج نفر عبارت بودند از:

- ۱- میرزا رضا صوبه‌دار توپخانه برای تحصیل توپخانه
- ۲- میرزا جعفر مهندس برای امور مهندسی
- ۳- میرزا جعفر برای تحصیل شیمی یا طب
- ۴- میرزا صالح شیرازی برای آموختن زبان انگلیسی
- ۵- محمدعلی چخماق ساز برای یادگرفتن قفل وکلیدسازی (۱)

عباس میرزا کلیه مخارج تحصیل این پنج تن را به «کنل داری» پرداخت و منتظر بازگشت آنها شد. اما دولت «انگلیس» در راه تحصیل این جوانان کارشکنی‌های فراوان کرد و اینان با عسرت و تنگدستی زندگی کردند و سرانجام پس از گذشت سه سال و نه ماه بایران بازگشتند و تعلیم دیگران را بعهدہ گرفتند.

چندماه پس از مرگ «عباس میرزا»، «فتحعلی شاه» در ۱۹ جمادی الثانی ۱۲۵۰ قمری (۲۳ اکتبر ۱۸۳۴ م) درگذشت و «محمدشاه» به تخت سلطنت نشست. و با مرگ محمدشاه در سال ۱۲۶۴ قمری (۱۸۴۸ م)، ناصرالدین شاه در ۱۹ شوال به سوی تهران حرکت کرد و در ۱۲ ذیقعده برتخت نشست و از این تاریخ، دوره سلطنت پنجاه ساله او آغاز شد.

امیرکبیر

باورود ناصرالدین‌شاه، به تهران، حاج میرزا آقاسی، به عراق عرب، فرار کرد و «میرزاتقی‌خان» برمسند صدارت نشست. «میرزاتقی‌خان» سواد و سیاست، هردورا در دستگاه «قائم‌مقام» و «محمدخان زنگنه» آموخت. باهوش و اصلاح طلب بود. او درمدتی کوتاه، سیاست ایران را برپایه مرکزیت قرار داد و اصلاحاتی اساسی در زمینه امور قضائی و اقتصادی و مذهبی و سیاسی بعمل آورد و سپس به اصلاحات فرهنگی دست زد و تصمیم به تاسیس مدرسه «دارالفنون» گرفت.

سنگ بنای «دارالفنون» در اوایل سال ۱۲۶۶، در شمال شرقی ارک سلطنتی بنا نهاده شده نقشه ساختمانی این مدرسه را «میرزارضا مهندس» (یکی از شاگردان اعزامی باروپا) تهیه نمود و «محمد تقی‌خان معمارباشی» مأمور ساختمان آن شد. طرح ساختمان دارالفنون بگفته «گری بایدوف» (۲) مربوط بدوره فتحعلی شاه است. اما اگر اینرا بپذیریم، ناچاریم تذکر دهیم که ساختمان مدرسه در عهد امیرکبیر آغاز شد. «دارالفنون» درحقیقت تقلیدی بود از دانشکده پلی تکنیک پاریس و منظور امیرکبیر هم این بود که در این مدرسه کلیه علوم روز اروپا به شاگردان ایرانی تدریس شود.

ساختمان شرقی دارالفنون در اواخر سال ۱۲۶۷ بپایان رسید. در این قسمت از ساختمان، تالاری برای تاتر ساخته شد و در پشت اطاقهای مدرسه، کارخانه شمع کافوری و آزمایشگاه‌های طبی قرار داشت.

یکماه پس از تاسیس «دارالفنون»، استخدام استادان خارجی آغاز

شد. امیرکبیر یکی از مترجمین مورد اعتماد خود «جان داود ارمنی» را به اروپا فرستاد و «جان داود» در تاریخ جمعه ۲۷ محرم سال ۱۲۶۸ قمری باتفاق هفت تن از معلمین اتریشی به ایران آمد، (دو روز پس از عزل امیر) و بلافاصله آموزگاران اتریشی را بحضور شاه برد. «میرزا آقاخان نوری» صدر اعظم جدید، مخالف تاسیس «دارالفنون» بود و بهمین سبب در کار مدرسه و تدریس آموزگاران اتریشی اخلال می‌کرد. بگفته «دکتر پولاک» او در صدد بود که مدرسه را تعطیل کند. اما باوجود کارشکنی‌های فراوان، «دارالفنون» در روز یکشنبه ۵ ربیع‌الاول ۱۲۶۸ قمری (۱۳ روز قبل از قتل امیرکبیر) افتتاح شده شاگردان اولیه مدرسه در حدود ۳۰ نفر و از فرزندان اشراف و خوانین بودند. چندی بعد تعداد شاگردان مدرسه به ۱۵۰ نفر رسید و باتوصیه و تهدید سفارت «انگلیس»، چند آموزگار ایتالیائی نیز استخدام شدند (زیراکه استخدام معلمین در ایران براساس فصل پنجم عهدنامه ایران و انگلیس، منعقد در سال ۱۸۱۴ منوط برعایت این شرط بود که معلم استخدام‌شده، تبعه کشوری که بادیولت انگلیس در جنگ است، نباشد). چندی پس از افتتاح مدرسه، افکار توده به دارالفنون جلب شد. اما مقررات اجازه تحصیل در این مدرسه را به فرزندان توده نمیداد.

هشت سال پس از تاسیس «دارالفنون» فشار توده آنچنان زیاد شد که دولت به فکر چاره افتاد و طی یک اعلامیه رسمی که در روزنامه وقایع اتفاقیه منتشر شد، اعلام داشت که این مدرسه مختص تحصیل بزرگ زادگان است و فرزندان توده، حق ورود به آنرا ندارند!

بااینهمه دارالفنون و شاگردان آن، مورد پسند «ناصرالدین شاه» و درباریان نبود و باآنکه شاگردان آن، فرزندان اشراف و خوانین بودند، پس از خاتمه تحصیل، شغلی در ادارات دولتی به آنها داده نمیشد.

نهضت ترجمه

ترجمه کتب مؤلفان اروپایی ، از زمان عباس میرزا آغاز شد و تحولی بزرگ در فرهنگ ایران بوجود آمد . این نهضت ریشه در احیاء صنعت چاپ داشت . زیرا سابقه صنعت چاپ و چاپخانه در ایران به نیمه اول قرن هفدهم میلادی میرسد که فرقه «کرملی»ها در اصفهان چاپخانه‌ای ایجاد نمودند و به چاپ کتب دست زدند و پس از آنها «ارامنه اصفهان» در «جلفا» چاپخانه‌ای ایجاد نمودند و کتاب «ساقموس» را در سال ۱۶۳۸ میلادی بچاپ رساندند .

با احیاء صنعت چاپ در عهد «عباس میرزا» ، ترجمه و چاپ کتب فرنگی آغاز شد . «عباس میرزا» که شیفته «پترکبیر» و «شارل دوازدهم» بود ، سفارش ترجمه کتب تاریخی را به «میرزا رضا مهندس» (یکی از شاگردان اعزامی به انگلستان) داد . میرزا رضا در مقدمه کتاب اسکندر مقدونی می‌نویسد: «اما بعد غرض از تسوید این اوراق آنست که بتاریخ هزار و هشتصد و سیزده عیسوی مطابق سال هزار و دویست و بیست و هشت هجری ... خاطر ملکوت ناظر اقدسش (عباس میرزا) متعلق براین بود که از اوضاع و اطوار گذشته و آینده روزگار مستحضر و از وقایعی که اتفاق افتاده باشد مطلع و باخبر باشند ... و این بنده کمترین ... مأمور گردید که تاریخ مزبور را (پترکبیر و شارل دوازدهم اثر ولتر) بلغت فارسی ترجمه و بنظر فیض ... سرکار والا رسانیده که باعث اطلاع و استحضار خاطر مبارک گردیده شود» (۳) «شارل دوازدهم» نخستین تألیف تاریخی «ولتر» است . او در این کتاب تنها بذكر وقایع و اتفاقات تاریخی اکتفا نمی‌کند ، بل بادی دیدی صحیح به تاریخ و فلسفه